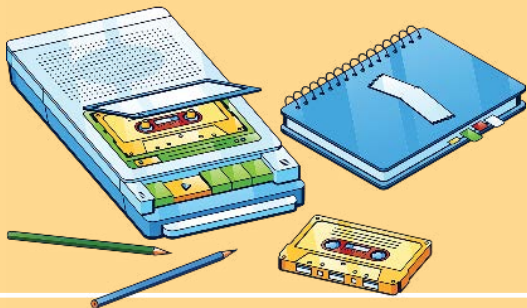


حکیم در مسیر خبرنگاری

راه درست پیدا شد

حکیم در همان ابتدای جوانی شغل خبرنگاری را کنار گذاشت و تصمیم گرفت کارهای مهم‌تری انجام بدهد، پس از این طرف شهر به آن طرف شهر راه افتاد تا از کار آدم‌های مهم و مسئول سردربیاورد. حالا شاید بپرسید حکیم را چه به این کارها؟ راستش را بخواهید ما هم نمی‌دانیم. حکیم آن قدر عمر طولانی‌ای را تجربه می‌کند که نه تنها در طول عمر، بلکه در عرض عمرش هم اقداماتی عمده‌ای (به جز این مورد) انجام داده است. شغلی که این بار حکیم برای خودش دست و پا کرده بود، شریف و مفید بود؛ چیزی شبیه به خبرنگاری‌های امروزی. او می‌رفت و با افراد مهم صحبت می‌کرد، بعد همان‌ها را به مردم می‌رساند. آدم‌های مسئولیت‌پذیر را به مردم معرفی می‌کرد، از طرفی پته‌انهایی را نیز که قول می‌دادند اما عمل نمی‌کردند، روی آب می‌ریخت؛ همچنین اگر مسئولی با پیشیزهای هنگفت از دیار فرنگ برای نوه‌اش خرید می‌کرد، پیشیزهای بیت‌المال را می‌گرفت اما به جای انجام وظیفه چرت می‌زد یا آن‌که مثل ریگ دروغ می‌گفت. القصه؛ جانم برایتان بگوید که شغل شریف حکیم داشت خوب پیش می‌رفت، تا آنجا که بعضی‌ها به او ایراد گرفتند. البته ایرادهای کوچک، خیلی کوچک! از آنجا بود که حکیم ارشاد شد و تصمیم گرفت شغل شریفش را کنار بگذارد و به سق زدن سفر بردارد. او یکهو احساس تحول کرد. علت این تحول در دست بررسی است، البته ما بعید می‌دانیم ایرادهای وارد شده از جانب بعضی‌ها یا سمت‌های خیلی معمولی، باعث این تغییر شده باشد. شما چطور؟



از بیراهه شروع کرد

شاید بپرسید مگر حکیم خبرنگار بوده است؟ باید بگویم بله اما از نوع قلابی‌اش. اگر دنبال سند و مدرک هستید، مشکل خودتان است. ما می‌گوییم قلابی بوده، شما هم قبول کنید. بگذریم! روزی از روزها وقتی حکیم نوجوان بود (زمان دقیق آن قابل محاسبه نیست)، احساس کنجاوی کرد. حس می‌کرد چیزی در درونش برای فهمیدن بیشتر هست اما نمی‌دانست باید با آن چه کار کند، پس سعی کرد از کار مردم سر در بیاورد. اولش در کوچه و خیابان گشت می‌زد و هر جا احساس می‌کرد مساله‌ای جذاب است گوش می‌داد، بعد اگر می‌دید مساله خیلی جذاب است در حافظه‌اش نگه می‌داشت، بعد از مدتی وقتی برای هیچ‌کس آبرو و حیثیت نگذاشته بود، تصمیم گرفت از این استعداد خدادادی کنجاوی‌اش در جای درستی استفاده کند و این طور شد که شغل شریف جاسوسی را انتخاب کرد اما چون آن دیار آنچنان چیز خاصی نبود که دشمن‌های خارجی به دنبال جاسوس باشند، پس به دربار حکومتی رفت و جاسوس شاه شد. در سطح شهر می‌چرخید و خبرهای مختلف را به شاه می‌رساند. بعد از مدتی بعضی خبرها را نمی‌رساند، گاهی کمتر می‌رساند، بعضی اوقات پیازداغ خبر را زیاد هم می‌کرد تا این‌که شاه متوجه این کار حکیم شد و او را بسیار دعوا کرد. دعوای خیلی بدی کرد که متاسفانه مقدار خشونت شاه قابل بیان نیست. از تأثیرات آن دعوای همین بس که حکیم تا مدت‌ها بیماری عجیبی گرفته بود. شاید بپرسید به چه بیماری مبتلا شد؟ اما متاسفانه ما هم صبح جمعه متوجه بیماری‌اش شدیم و اطلاعی نداریم.



حکیم کمپانی

حکیم که دید وضع کاری‌اش به هم ریخته و دیگر کاری از پیش نمی‌برد، با خودش فکر کرد که چطور به جامعه خدمت کند و لازم است بگویم که اصلاً به پول و مادیات فکر نمی‌کند، اصلاً و ابداً. پس تصمیم گرفت کلاس‌های آموزشی شغل شریفش را برگزار کند. آنجا بود که حکیم شغل خبرنگاری را ابداع کرد. اگر منابع دیگر ابداع شغل خبرنگاری را به نام کس دیگری زده‌اند، اشتباه است. اصل همین است که ما می‌گوییم. حکیم با مشورت چند آدم حسابی (واقعاً درست و حسابی) به یکسری نکات و اصول رسید تا آدم‌های کنجاو با استفاده از آن بتوانند کارهای مفید انجام بدهند. البته او در حد و اندازه این کارها نبود و وقتی دید خدمات‌رسانی مفت و مجانی مورد علاقه‌اش نیست، پکیج‌های بسیار گرانی را به خورد جوانک‌های بسیار کنجاو و دغدغه‌مند بیچاره داد اما شروع همان کلاس‌ها قدم بزرگی بود، آن قدری که حکیم بعد از برداشتن این قدم مجبور شد شلوار جدید تهیه کند. البته لازم است بگویم که اختراع شغل خبرنگاری در اصل به عهده آن آدم حسابی‌ها بود؛ حکیم صرفاً از اطلاعات آنها بهره برد، همه پکیج‌ها را به نام خودش ثبت کرد و حتی یک پیشیز هم به آنها نداد. همچنین حکیم با راه‌انداختن «حکیم کمپانی» و فروختن «فوت خبرنگاری» پولدار شد؛ بسیار پولدار!

ما از سرنوشت دقیق و جزئی آن پول‌ها در دست حکیم اطلاعی نداریم. به نقل از بعضی منابع، گویا همان‌ها خنق شده‌اند.



بازگشت به شغل قبلی

بعد از آن حکیم تصمیم گرفت به شغل قبلی‌اش، یعنی خدمت به شاه برگردد اما این بار قول داد کارش را درست انجام دهد و خبری را از خودش کم و زیاد نکند. القصه! حکیم دیگر سرش را در صورت لزوم در هر سوراخی نمی‌کرد و هیچ چیزی نبود که او از آن بی‌خبر بماند. هرآنچه را لازم بود به اطلاع شاه می‌رساند و از جزئیات خبر داشت. از زندگی مردم عادی گرفته تا آدم‌های بلندپایه، سرتان را در دریاورم، حکیم آن قدر خوب کار کرد که خدا را شکر به مذاق بعضی خیلی خوش آمد و به او به عنوان جایزه مدتی استراحت دادند؛ مدتی به اندازه یک عمر.

حکیم را بازنشسته کردند که اگر پیشیزهای بازنشستگی‌اش را می‌دادند که ندادند! البته اتفاق مبارکی بود. البته هیچ جای نگرانی نیست چون ما همچنان پیگیر این پیشیزها هستیم، هرچند علف زیر پای‌های مان تا زانو رشد کرده و یک مقدار کار ما را سخت کرده اما مهم این است که ما پیگیر هستیم!

